

۵۴



قصه دلتنگی های خانواده سید مصطفی صفادل، شهید جنگ ۱۲ روزه

آسمان اصفهان خانه همیشگی مصطفی

عکس: فاطمه جاهدی/شهرآرا

روایت تجربیات مجید خروشی، خبرنگار بازنشسته
مجله فرامرز عباسی

پیگیری های مردم
بهترین مشوق من بود

۶



۲

مطالبه مردم و کسبه برای کاهش خطر تصادف
در ورودی خیابان دانشگاه
ترمزهایی که دیر گرفته می شوند

۷

بازارچه مشاغل خانگی در زمین ورزشی روباز
ابتدای خیابان دستغیب، چشم به راه مشتری است
دوسربرد فروشنده و مشتری



مطالبه مردم و کسبه برای کاهش خطر تصادف در ورودی خیابان دانشگاه

ترمزهایی که دیر گرفته می‌شوند

صدرا روزی نیست که کسبه حاشیه ابتدای خیابان دانشگاه تامیدان سعدی، صدای ترمز شدید ماشین‌ها را نشنوند. اکثر خودروهایی که از زیرگذر میدان شهدا به سمت این خیابان می‌آیند، سرعت زیادی دارند و به دلیل نبود سرعت‌گیر و تابلوهای هشدار، به محض ورود با تعداد زیادی ماشین رویه‌رو می‌شوند. خیلی وقت‌ها ترمز می‌زنند، اما همین ترمز شدید هم کارساز نیست و اغلب با خودروهای عابران پیاده برخورد می‌کنند و تصادف منجر به خسارت می‌شود.



● خیابانی با صدای خطر

سید مجید موسوی نژاد یکی از اعضای شورای اجتماعی محله صاحب‌الزمان^(ع) است که شکایت کسبه و شهروندان این محدوده را به اطلاع شهرآورد رسانده است. او خودش چهارسالی می‌شود که در ابتدای دانشگاه مغازه دارد و هرروز صدای ترمزها را می‌شنود. موسوی سرعت‌گیر کنارگذر ورودی خیابان دانشگاه را نشان می‌دهد و می‌گوید: خودروهایی که از دور میدان شهدا، بعد از گذشتن از خیابان صاحب‌الزمان^(ع) به این معبر وارد می‌شوند، سرعت زیادی ندارند. دلیل آن هم نصب همین سرعت‌گیرهاست؛ اما هیچ چیز مانع کاهش سرعت خودروهایی نیست که از زیرگذر وارد معبر دانشگاه می‌شوند.

او به درخواست کسبه این محدوده اشاره می‌کند و ادامه می‌دهد: کسبه و ساکنان اینجا از سرو صدا و حادثه‌هایی که اینجا اتفاق می‌افتد، گلایه دارند و خواستار نصب سرعت‌گیر بعد از ورودی زیرگذر هستند تا شاید سرعت خودروهای ورودی به این معبر را کاهش دهد.

● هراس دائمی کسبه

مصطفی صبور، یکی از کسبه حاشیه این خیابان، بارها خودش دیده است که خودروها نمی‌توانند سرعتشان را کم کنند و با برخورد به خودروهای دیگر حادثه اتفاق می‌افتد. او می‌گوید: دو ماه پیش بود که خودرویی با سرعت زیاد وارد این معبر شد و با خودرو دیگری که از کنارگذر به این خیابان آمده بود، برخورد کرد و هر دو وارد پیاده‌رو شدند و خسارت زیادی دیدند. او ادامه می‌دهد: ما از این دست اتفاقات کم ندیده‌ایم. هرروز صدای شدید ترمز خودروها و آسمان را از کار پرت می‌کند و خودمان

را به خیابان می‌رسانیم تا اگر کسی نیاز به کمک داشت، کاری انجام دهیم. بیشتر وقت‌ها کسبه تلفن به دست در حال تماس با اورژانس و مرکز فوریت‌های پلیس ۱۱۰ هستند.

● عابران محتاط، هراسان از عبور

محبوبه دولتی کنار خط عابر پیاده ایستاده است و می‌خواهد خودش را به آن سمت خیابان برساند، اما سرعت زیاد ماشین‌ها اجازه نمی‌دهد. او می‌گوید: خانم‌های زیادی برای خرید چرخ خیاطی یا تعمیر آن به این خیابان می‌آیند و یکی از معابر پررفت و آمد شهر است. هربار که من برای خرید لوازم چرخ خیاطی به اینجا می‌آیم، استرس دارم. ده دقیقه است که منتظرم تا بتوانم خودم را به آن سمت برسانم، اما به خاطر سرعت زیاد خودروها نگرانم که تصادف کنم.

او ادامه می‌دهد: این خیابان نیاز به علائم خطر و سرعت‌گیر دارد تا عابران با خیال راحت عبور کنند و شاهد تصادف نباشند.

● وعده‌ای در صف بودجه

مسئول اداره ترافیک شهرداری منطقه یک به ضرورت ایمن‌سازی این معبر اشاره می‌کند و می‌گوید: در بازدیدهای میدانی و جلسات مشترک با سازمان ترافیک و پلیس راهور، نیاز به نصب سرعت‌گیر، علائم هشدار، خط‌کشی عابر و رفلکتور در خیابان دانشگاه و خیابان صاحب‌الزمان^(ع) تأیید شده است.

حسین برادران فرد ادامه می‌دهد: این دو خیابان به دلیل بافت تجاری، آموزشی و مراجعه زیاد مردم، جزو معابر پرتردد هستند. اجرای اقدامات ایمنی برای جلوگیری از بروز حوادث، در دستور کار اداره قرار دارد، اما اجرای آن منوط به تخصیص اعتبار است.

هم‌اندیشی اعضای شورای اجتماعی محله احمدآباد درباره اوقات فراغت تابستانه

اردوهای مساجد حمایت شود



صفائی‌اشورای اجتماعی محله احمدآباد در آخرین جلسه خود با حضور اعضا و مسئولان شهری، موضوعات مختلفی را بررسی کرد که از جمله آن‌ها برنامه‌ریزی برای دیدار با خانواده‌های معظم شهدا با حضور شهردار منطقه یک بود. از دیگر مصوبات این جلسه می‌توان به تشدید برخورد با سگ‌گردانی در معابر عمومی اشاره کرد. مقرر شد اعضای شورا برای شناسایی متخلفان اقدام و کلانتری محل نیز اخطارهای لازم را صادر کند.

پیگیری وضعیت آسفالت معابر مشکل‌دار که پیش‌تر نیز گزارش شده بود، از دیگر موارد مطرح شده در این جلسه بود.

در بخش دیگری از این نشست، رسیدگی به مشکل درختان قدیمی خشک شده به دلیل کمبود آب در دستور کار قرار گرفت. شورای احمدآباد به تمرکز مدارس غیردولتی در بولوار بعثت، به‌ویژه محدوده خیابان ابوذر تا ناصر خسرو، اعتراض کرد و مقرر شد با آموزش و پرورش مکاتبه شود. افزایش مشارکت معاونت فرهنگی و اجتماعی منطقه با مساجد در برنامه‌های اوقات فراغت تابستانه، از جمله تأمین اتوبوس برای اردوهای دانش‌آموزی، و همچنین پیگیری علت یک طرفه شدن کوچه‌های خیابان ناصر خسرو از دیگر موضوعات مطرح شده بود.

بهبود وضعیت معابر، اولویت پروژه‌های عمرانی

شهردار منطقه یک از آغاز اجرای عملیات بهسازی پیاده‌رو خیابان صاحب‌الزمان^(ع)، حداقل میدان تختی تا میدان صاحب‌الزمان^(ع) خبر داد. محمود برهانی با اعلام این خبر گفت: این عملیات با پیشرفت فیزیکی پانزده درصدی و اعتباری در حدود ۲۰۰ میلیارد ریال در حال اجراست و تلاش می‌کنیم تا پایان بهمن امسال به بهره‌برداری برسد. وی افزود: پیاده‌روهایی که از مکان‌های پرتردد برای استفاده عموم شهروندان در نظر گرفته می‌شود و از مهم‌ترین دغدغه‌های مدیریت شهری، ارتقای کیفی سطح آن‌ها و ایمنی بخشی به تردد عابران پیاده است. در همین راستا با همت همکاران اجرایی، عملیات شناسایی نقاط آسیب‌دیده پیاده‌روها در منطقه ادامه دارد و به دنبال رفع این آسیب‌ها هستیم.



جمع‌آوری کانکس‌های غیرمجاز در منطقه یک

به دنبال پیگیری‌های معاونت فنی و اجرایی، حراست و اجرائیات شهرداری منطقه یک، تعداد شایان توجهی از کانکس‌های غیرمجاز متعلق به شرکت‌های مراقبتی که بدون اخذ مجوزهای قانونی در معابر عمومی این منطقه مستقر شده بودند، جمع شد. این اقدام در راستای سامان‌دهی فضای شهری، حفظ حقوق شهروندان و رفع مشکلات ناشی از استقرار غیراصولی این سازه‌ها صورت پذیرفته است. شهرداری از متقاضیان نصب کانکس یا سازه‌های مشابه خواست پیش از هرگونه فعالیت مشابه، برای اخذ مجوزهای لازم از مراجع ذیصلاح اقدام کنند. تخلف از این مقررات موجب برخورد قانونی و جمع‌آوری تجهیزات خواهد شد.



شما می‌توانید اخبار کوچه و خیابان خود را به شماره ۰۹۱۵۷۰۱۷۳۰۳ در پیام‌رسان ایتا بفرستید.

۲



آموزش کمک‌های اولیه به مردم

مسجد فاطمه زهرا^(س) واقع در کوچه فدک ۸، با هدف ارتقای آمادگی بانوان در مواقع بحرانی، دوره رایگان آموزش کمک‌های اولیه را برگزار کرد. در این دوره دو روزه که با استقبال پرشور اهالی مواجه شد، شرکت‌کنندگان با موضوعاتی مانند احیای قلبی ریوی (CPR)، کنترل خون ریزی و نحوه کمک‌های اولیه در سوانح آشنا شدند. هدف از این آموزش‌ها، داشتن جامعه‌ای ایمن و آماده‌است که هنگام بروز حادثه در آن، شهروندان بتوانند اقدامات اولیه را خودشان انجام دهند. این برنامه به همت مسجد فاطمه زهرا^(س) و با مشارکت گروه دوام‌ثامن منطقه ۲ برگزار شد.



بارنگ مهربانی، خانه نیازمندی نو شد

صفائی در حرکتی زیبا و خداپسندانه، گروه جهادی شهید سید ابراهیم رئیسی، هفته گذشته با حضور در خانه یک خانواده نیازمند شهرک حجت، دیوارهای خانه را رنگ آمیزی کردند و با تهیه فرش، فضایی گرم و صمیمی برای این خانواده ساختند. این اقدام انسان دوستانه که با همت جوانان جهادی محله نوده انجام شد، نه تنها ظاهر خانه را دگرگون کرد، بلکه لبخند رضایت را بر لب اعضای خانواده نشان داد. گروه جهادی شهید رئیسی محله نجف بیش از دو سال است که فعالیت خود را آغاز کرده و علاوه بر خدمت‌رسانی به نیازمندان، دوره‌های آموزشی متنوعی برای کودکان و نوجوانان محله برگزار می‌کند.

«واقعۀ بزرگ» برای بانوان

پنجشنبه هفته گذشته با حضور هفتاد نفر از بانوان، مراسمی ویژه با نام «واقعۀ بزرگ»، در قالب نمایش آیینی، در مسجد حضرت ابوالفضل^(ع) محله ایثارگران برگزار شد. این برنامه که به صورت اختصاصی برای بانوان تدارک دیده شده بود، با اجرای گروهی از خانم‌ها همراه بود و شرکت‌کنندگان در فضایی معنوی به عزاداری و مداحی پرداختند. این مراسم با استقبال خوبی روبه‌رو شد و نقش فعال بانوان در برگزاری برنامه‌های مذهبی را به نمایش گذاشت. حضور پرشور بانوان در این آیین، نشان‌دهنده اهمیت ترویج فرهنگ عاشورایی در محله است.



فروش فیش حج برای کمک به غزه

در اقدامی انسان دوستانه و تحسین برانگیز، طاهره منصوری، ساکن محله شهید مطهری، فیش ثبت نام حج خود را فروخت و مبلغ آن را به کمک‌رسانی به مردم مظلوم غزه اختصاص داد. طاهره خانم وقتی درد و رنج مردم غزه را می‌بیند، نمی‌تواند بی تفاوت بماند. به گفته او حج آرزوی هر مسلمانی است، اما امروز کمک به هموطنان نیازمند، وظیفه‌ای مهم‌تر است. دوستان منصوری، از این اقدام نیک‌اندیشانه او به عنوان حرکتی ایثارگونه و همدلانه یاد می‌کنند.



آرام‌سازی ترافیک در فردوسی ۸

با هدف بهسازی پیاده‌روهای منطقه و ایمنی بیشتر عبور و مرور عابران پیاده، نبش خیابان فردوسی ۸ سرعت‌کاه نصب شد. این عملیات در فضایی به متراژ هفتاد متر مربع و با اختصاص اعتباری معادل یک میلیارد و ۵۰۰ میلیون ریال اجرا شد. نصب سرعت‌کاه مؤثرترین راهکار به منظور ایمن‌سازی و آرام‌سازی ترافیک شناخته می‌شود.

رسم خط ایمنی در کندرو «شهید چراغچی»

با پیگیری‌های شهرداری منطقه ۲، ۲۰ هزار متر خط‌کشی محوری در کندرو بزرگراه شهید چراغچی، حدفاصل میدان امام حسین^(ع) تا میدان شهید فهمیده اجرا شد. این اقدام با توجه به لزوم خط‌کشی محوری کندرو این بزرگراه و با هدف روان‌سازی جریان ترافیک و تفکیک مسیر حرکتی رانندگان و وسیله نقلیه صورت پذیرفت.

معابر محله ابوطالب نووار شد

روکش آسفالت و نصب جدول قاشقی در خیابان‌های ابوطالب شمالی و شهید محمدزاده ۴ و ۱۰ اجرا شد و به بهره‌برداری رسید. برای اجرای این عملیات ۶۵ تن آسفالت در مساحت ۵۵۰ متر مربع و ۱۵ متر طول جدول قاشقی به کار گرفته شده است. این پروژه‌ها اعتباری معادل ۴ میلیارد ریال را به خود اختصاص دادند.



۲

نقاشی ملیله در بوستان شهربانوی حجاب اجرا شد

ایران حسین (ع) تا ابد پیروز است

تصویر ملیله دوزی شده به دست دختران نوجوان پایگاه نرجس خاتون و کانون عطیه الزهرا^(س) که با هدف عرض ارادت به امام حسین^(ع) و در بوستان حجاب اجرا شده بود، همان‌جا نصب شد. این اقدام نمادین به نوشتار «ایران حسین (ع) تا ابد پیروز است» مزین شده است و با همکاری باشگاه مانا (مهارت‌های اجتماعی نوجوان امروز) اجرا شد.



قصه دل‌تنگی‌های خانواده سیدمصطفی صفادل، شهید جنگ ۱۲ روزه

مسیرش را انتخاب کرده بود

سیدمصطفی انتخابش را کرده بود. اومی خواست در دانشکده افسری درس بخواند و لباس مقدس نیروهای مسلح را بر تن کند. پدرش به این کار راضی بود. اما مادر دوست داشت فرزندانش در کنارش باشند. او که به خاطر شغل همسرش به دور از خانواده خودش زندگی کرده بود، طاقت دوری از پسرانش را نداشت.

«نخواستیم. مخالف بودم. دوست داشتم در کنار ما بماند و گرمی نفسش همیشه کنارم باشد. اما مادری چیست؟ شادی فرزند. وقتی چشمانش برق می‌زد و آینده‌اش را در این راه می‌دید، چگونه می‌توانستم سد راهش شوم و بگویم به دانشکده افسری نرود؟ پس کوتاه ادمم و گفتم هر مسیری را که دوست دارد، انتخاب کند.»

مادر شهید همراه با مکتبی کوتاه، با گوشه شالش، اشک هایش را پاک می‌کند و ادامه می‌دهد: همسر من نظامی بود. جنگ را ندیدیم، اما زخم هایش را به خوبی می‌شناختم. حوادثی که طی این سال‌ها دیده بودم، سبب شده بود سختی‌های این مسیر را به خوبی بشناسم. اما دلم می‌خواست پسر من خوشحال باشد. او پس از چهار سال تحصیل در دانشکده افسری، در نیروی پدافند هوایی ارتش در بخش مدیریت موشکی خدمت می‌کرد.

صبور و مهربان بود

آلبوم‌های عکس را بر ایمان آورده اند تا کودکی سیدمصطفی را هم ببینیم. هر چند زهر خانم به رسم مهمان نوازی می‌کوشد صبور باشد، آهش نشان از داغ درونی او دارد و تلخی این غم بر دل هر کس می‌نشیند: «دوران بارداری ام هر روز سوره یاسین می‌خواندم تا فرزندم صبور باشد. وقتی فهمیدم پسر دارم، خیلی خوشحال شدم. همسر من به واسطه خدمت نظامی اش اغلب در خانه نبود، اما مصطفی از همان بدو تولد برای من، تکیه‌گاه محکمی بود.»

زهر خانم ادامه می‌دهد: پسر من آرام و شیرین زبان بود. در تمام عکس هایش لبخند می‌زند. همه او را دوست داشتند. بیشتر به دنبال درس و یادگیری بود. همسایه‌ها به شوخی به او می‌گفتند «آقای بیستی!» چون هیچ نمره‌ای کمتر از بیست برایش رضایت بخش نبود. سیدمصطفی هر کاری را با عشق و دقت انجام می‌داد، گویی جهان را باید درست می‌چید تا به نتیجه برسد.

خوشحال بودم که در مشهد است

دستش را به روی عکس‌های سیدمصطفی می‌کشد. آهسته زیر لب می‌خواند: «کودک نازنینم، رنج تو را نبینم...» به خودش می‌آید؛ به سختی لبخند می‌زند و بر ایمان از کودکی شهید می‌گوید: بچه که بود، هر شب با صدای لالایی‌هایم به خواب می‌رفت و محکم بغلم می‌کرد، گویی می‌ترسید لحظه‌ای از من جدا شود. بزرگ‌تر که شد، هر وقت این شعر را برایش می‌خواندم، کنارم می‌آمد و بغلم می‌کرد. اما در سن نوجوانی و جوانی که برایش می‌خواندم، آرام کنارم می‌نشست و گوش می‌داد. نمی‌دانم حالا که آن رازمزه می‌کنم سیدمصطفی کجاست. صدایم را می‌شنود؟

روز جنگ را به یاد می‌آورد: «صبح جمعه ۲۳ خرداد مثل همیشه زودتر از بقیه بیدار شدم. گوش‌هایم را که نگاه کردم، خبر جنگ را دیدم. خیلی ناراحت شدم، اما از طرفی خیالم راحت بود که سیدمصطفی تازه به مرخصی آمده و قرار است عید غدیر کنارمان باشد. تدارک تولدش را دیده بودیم. می‌خواستیم خرید هایش را انجام دهیم. شهریور قرار بود دست همسرش را بگیرد و با خودش به اصفهان ببرد.»

مادر ادامه می‌دهد: می‌خواستیم بساط صبحانه را حاضر کنیم، دست و دلم به هیچ کاری نمی‌رفت. آشوب عجیبی در دلم بود. انگار داشتند در آن رخت می‌شستند. لباس پوشیدم و رفتم بیرون. شاید کمی پیاده روی حالم را خوب کند، اما فایده‌ای نداشت. به خانه که برگشتم، همسر و پسرانم بیدار شده بودند. شوهرم ناراحت بود، اما سیدمصطفی آرام بود، انگار اتفاقی نیفتاده. تلفن‌هایی که پس از دیگری زنگ می‌خورد، همه می‌پرسیدند: مصطفی چه خبر؟ می‌گفتم خیالتان راحت: همین جاست. سیدمصطفی با همان آرامش همیشگی به مادرش گفته بود: ماما، اگر بگویند بیا، باید بروم. کار من همین است. برای همین حقوق می‌گیرم. اگر جنگ ادامه داشته باشد، برای دفاع از کشور باید بروم.»

۲

داستان جلد

آسمان اصفهان خانه همیشگی مصطفی

حمیده صفائی کمتر کسی را می‌بیند که محل تولد و شهادتش یکی باشد. اما شهید سیدمصطفی صفادل در پایگاه هوایی اصفهان به دنیا آمد و در همان جا هم به شهادت رسید.

صبح روز جمعه، خبر جنگ که اعلام شد، زهر اکمکی، مادر خانواده، خیالش آسوده بود که همه اعضای خانواده در کنار هم هستند. مادر یکسره به این فکر می‌کرد: «حالا که سیدمصطفی اینجاست. مرخصی اش هم تمام شود. دوباره آن را تمدید می‌کند. پنجم تیر تولدش است؛ می‌خواهیم جشن بگیریم. امسال پسر من بیست و شش ساله می‌شود. از آن مهم‌تر می‌خواهیم کارهایشان را انجام دهیم که تا آخر شهریور، همسرش را هم با خودش به اصفهان ببرد. اگر برود، این کارها نیمه تمام می‌ماند.»

اما سیدمصطفی در جواب اصرارهای مادرش گفته بود: «وظیفه من دفاع از وطن است؛ باید بروم.» و روز عید غدیر هم از خانواده‌اش که ساکن محله فدک هستند، خدا حافظی کرد و برای همیشه رفت. فرزند امانتی بود که مادر به امام حسین (ع) سپرد و در برابرش، اقتدار کشورش را خواست.



زنگی که پایان خوشی ام شد...

صبح عید غدیر تلفن مصطفی زنگ خورد؛ «باید بروم اصفهان. اشک های مادری اختیاری جاری شد. مصطفی لبخندی به مادرش زد و گفت «باید بروم. کار من همین است.» ناگهان دیدند سید مجتبی، برادر کوچک تر، هم راهی شده است. پدر پرسید «تو کجایم روی؟» مجتبی که دل نگران برادرش بود، تصمیم گرفته بود او را همراهی کند. دوبرادر گفتند «بلیت نیست. با ما مشین می روییم.» زهرخانم دلش کمی آرام گرفت و به همسرش گفت «بگذار هر دو با هم بروند. خیالم راحت است. وسط هفته ما هم می روییم.» و سالی شان را جمع کردند و ظهر راه افتادند. مادر همه کارهایی را که فکر می کرد آرامش می کند، انجام داد. اما آن بی قراری، سایه اش را از سرش نمی کرد. بچه ها ساعت ۱۲ رفتند... و او ماند، یاد لشوره ای که نفسش را بریده بود. شنبه ۳۱ خرداد ساعت ۶:۳۰ صبح زنگ تلفن، سکوت خانه را شکست. به پدر سید مصطفی گفتند «پایش شکسته

به امام حسین^(ع) سپردمش

فردا صبح به تکیه شهدای اصفهان دعوت شدند. آنجا تشییع پیکر شهید ابود. بعد از آن به خانه مصطفی در پایگاه نیروی هوایی رفتند. مادر شهید می گوید: وارد پایگاه که شدم، گریه ام گرفت. ماهم روزگاری آنجا زندگی می کردیم. یاد روز تولد سید مصطفی افتادم. با خودم گفتم «خدایا! او را همین جابه من دادی و حالا همین جاز من گرفتی. این چه تقدیری است! زهرخانم و آقای اکبر از همان ابتدای زندگی مشترکشان با هم عهد بسته بودند که روضه سیدالشهدا^(ع) در خانه شان برپا باشد. دهه اول محرم چراغ این روضه روشن می شود. به واسطه همین برنامه ها بود که بیشتر ساکنان پایگاه آن ها را می شناختند. حالا زهرخانم متوسل به امام حسین^(ع) شده است و از او می خواهد

تا آخرین لحظه کنارش بودم

سید مجتبی چهار سال و نیم از برادرش کوچک تر است. اما فاصله هاتنها در عدد می گنجند، زیرا به گفته او، آن ها نه دوبرادر، بلکه دورفق نزدیک به هم بودند. او می گوید: مصطفی، نزدیک ترین کسی بود که در این جهان داشتم. وقتی قرار شد بروند اصفهان، اصرار کردم من هم با او می روم. سید مجتبی نگاهی به پدر می اندازد و بی حرفش را این طور می گیرد: راستش را بگویم آن روز یک بلیت برای او پیدا شد، اما من می خواستم همراهش باشم. برای همین از برادرم خواستم بگوید بلیت نیست و باید با ما مشین برویم. با هم راهی اصفهان شدیم. او ادامه می دهد: مصطفی ۲۴ ساعت شیفت بود و ۲۴ ساعت استراحت. وقتی می آمد، نان تازه می خرید و می گفت صبحانه را حاضر کن. انگارانه انگار اتفاقی افتاده است. سعی می کردم من متوجه چیزی نشوم. اولین بار که به اصفهان حمله شد، دوست مصطفی تلاش کرد مرا راضی کند که به مشهد برگردم. ابتدا قبول کردم، اما وقتی به خانه برگشتم، گفتم بدون مصطفی بر نمی گردم.

سنگ صبور خانواده

در تمام طول مصاحبه سکوت کرده است و غیر از یکی دو جمله در تکمیل حرف های همسرش چیزی نمی گوید. سید علی اکبر صفاد، پدر شهید سید مصطفی، باز نشسته نیروی هوایی است. سه سال از خدمتش رادر تهران، شانزده سال اصفهان، یازده سال هم در چابهار بوده است. عشق به لباس نیروی هوایی، او را به این سمت کشانده و به خدمت ارتش درآمده است. پدر شهید می گوید: پسر من مهربان، مظلوم و خوش اخلاق بود. هیچ وقت در چهره او اخم ندیدم. همیشه می خندید. او ادامه می دهد: خودم به او پیشنهاد کردم اگر دوست دارد به دانشکده افسری برود. او هم از این پیشنهاد استقبال کرد و در این مسیر قدم

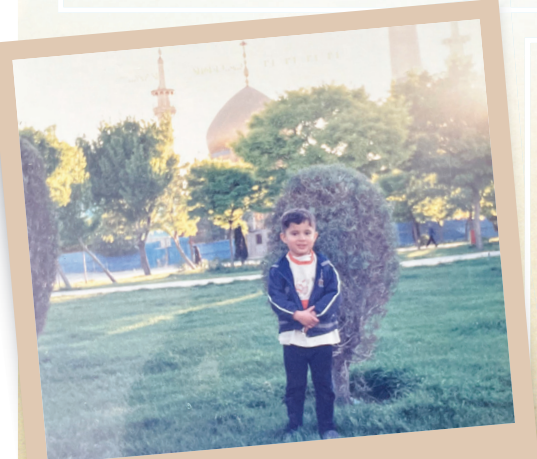


نخواهیدم تا او بیاید

بی خوابی، مهمان سنگین دل سید مجتبی شده بود. ساعت ۲:۵۰ نیمه شب ناگهان صدای جت ها سکوت فضا را شکستند. تعریف می کند: دو ساعت موشک انداختند. فکر کنم سی یا چهل موشک بود. درست نمی دانم. فقط صدای انفجارهای پیاپی می آمد. صبر کردم تا مصطفی برگردد و با هم صبحانه بخوریم و بعد بخوابیم. صبح که شد، دیدم تلفن زنگ می زند. گفتند بیا بیمارستان امام حسین^(ع)، برادر تر مجروح شده است. سید مجتبی تعریف می کند: ماشین را برداشتم و رفتم. به من گفتند دست و پایش شکسته، سرش هم آسیب دیده است؛ او را عمل کرده اند و در ریکاوری است. ده دقیقه جلو در بیمارستان در قسمت انتظار ایستادم. دیدم خبری نیست، بالا رفتم. صدای دکتر را شنیدم که می گفت «خیلی امیدوار نباشید؛ وضعیتش وخیم است.» بلافاصله او را به بیمارستان کاشانی که تخصصی تر بود، منتقل کردند. خون ریزی را بند آورده بودند. یکدفعه حالش بد شد و او را به اتاق احیا بردند. ساعتی بعد وضعیتش ثابت و به آی سی یو منتقل شد. نیم ساعت بعد همه چیز به پایان رسید.

به اینجای ماجرا که می رسم، مجتبی مکث می کند و می گوید: دیگر چیزی به یاد ندارم. تنها چیزی که در ذهنم هست، وقتی خبر شهادت مصطفی را دادند، دنیا برایم تاریک شد. همان جانشستم و گریه کردم.

گذاشت. وقتی خبر آغاز جنگ را شنیدیم، مادرش مخالف بود که او برگردد. اما من می دانستم که جنگ، جغرافیای منی شناسد. هر جا باشد، باید بروم سر خدمت. وقتی صبح جمعه تلفنش زنگ خورد و گفتند که پای مصطفی شکسته است، او می دانست این حرف ها بهانه است. همان چیزهایی که همیشه به خانواده نظامیان می گویند. می دانست اتفاق بدی رخ داده که باید سریع بروند اصفهان. احتمال می داد که مصطفی شهید شده باشد اما به خودش و خانواده امیدواری می داد. سید علی اکبر تعریف می کند: در طول مسیر هر کدام از فامیل زنگ می زدند و جویای احوالمان می شدند. می گفتیم «همه چیز خوب است؛ خیالتان راحت، غافل از اینکه همه می دانستند او شهید شده است به جز من، مادرش و همسرش که همراه ما بود.



روایت تجربیات مجید خروشی، خبرنگار بازنشسته محله فرامرز عباسی

پیگیری‌های مردم، بهترین مشوق من بود

راه تجربه

خاطره‌اش را این گونه تعریف می‌کند: سالی به مناسبت روز ارتش، گزارش مفصلی تهیه کردیم با عکسی از رژه نظامی. در صفحه‌آرایی، یکی گفت اگر لوله تانک به سمت داخل صفحه باشد، ترکیب بندی بهتری دارد. بی درنگ گفتیم «کار سختی نیست؛ عکس را می‌چرخانیم!» او ادامه می‌دهد: فردای آن روز ساعت ۸ صبح نشده، تلفن تحریریه به صدا درآمد. یکی از فرماندهان ارشد ارتش پرس و جو می‌کرد که عکس کار کیست. با اطمینان گفتم عکس را خود مان گرفته ایم و به مناسبت روز ارتش چاپ شده. اما پاسخ او تیر خلاص بود: «هیچ کدام از بچه‌های شما نظامی نیستند؟ به جبهه نرفته‌اند؟ شما متوجه نشدید که وقتی عکس را چرخانید، آرم یونیفرم‌ها برعکس شده؟ در کدام قسمت ارتش آرم‌ها این گونه است!»

برای اولین بار در تمام سال‌های خبرنگاری‌اش، یک کلمه برای دفاع نداشت. آنجا بود که فهمید دقت در خبرنگاری فقط یک توصیه نیست؛ واقعیتی است که نباید یک لحظه از آن غافل شد.



حمیده صفائی ۵۹ بهار را پشت سر گذاشته، اما شور خبرنگاری در گه‌هایش همچنان جاری است؛ گویی زمان، قلمش را از تیزی نینداخته و همچنان کشف و روایت هنوز در چشمانش برق می‌زند.

مجدید خروشی، کار خود را در روزنامه خراسان به عنوان کتابدار آغاز کرد. اما گردش روزگار و تحولات سال ۱۳۷۰ در این روزنامه، او را به تحریریه کشاند. همان جابود که استعدادش شکوفای شد و همکارانش او را تشویق کردند تا گام بلندتری بردارد و مدرک کارشناسی روزنامه‌نگاری را کسب کند. از آن پس، قلمش را به میدان خبر برد و خبرنگاری را به عنوان یک حرفه برگزید.

پس از ۲۵ سال فعالیت خستگی‌ناپذیر در حوزه‌های اجتماعی و ورزشی، با وجود بازنشستگی، هنوز هم دل از روزنامه‌نگاری نبریده است. گویی عشق به قلم و رسالت خبر، چنان در وجودش ریشه دوانده که کنار نهادن آن ممکن نیست.

همیشه از پیشکسوتان می‌پرسم کار در زمان گذشته با امروز چه تفاوتی دارد.

تفاوت امروز و دیروز

مجدید خروشی به این سؤال این طور پاسخ می‌دهد: تفاوتش از زمین تا آسمان است. در آن زمان، خبرنگاران ساعت‌ها وقت صرف می‌کردند تا تلالی خالص خبر را از معدن رویدادها استخراج کنند. اما امروز با دارا داشتن فضای مجازی و اینترنت، رصد خبرها سخت نیست. از طرفی برخی خبرنگاران صدا را ضبط می‌کنند، نرم‌افزاری نصب می‌کنند و هوش مصنوعی برایشان خبر و گزارش را مرتب می‌کند. این روزها در هر نشست خبری، بیست سی خبرنگار حاضرند، اما روزگاری، تعداد خبرنگاران کمتر از انگشتان دست بود. به نظر من، خبرنگاران قدیم بیشتر مدیران را به چالش می‌کشیدند. خبرنگاری چه تأثیری بر زندگی‌تان داشت؟ پاسخ این سؤال با آهی که مجید آقامی کشد، همراه می‌شود. او می‌گوید: روزنامه‌نگاری چنان اثری بر زندگی‌ام داشت که شکفتن فرزندانم را ندیدم. سه فرزند دارم. شاید عجیب باشد، اما در آستانه بازنشستگی فهمیدم فرزندانم بزرگ شده‌اند.

وقتی سخن از نخستین تجربه کاری‌اش به میان می‌آید، لبخندی بر لبانش می‌نشیند. این ساکن محله فرامرز عباسی

اولین تجربه به یادماندنی

تعریف می‌کند: اولین گزارشم را هرگز از یاد نمی‌برم. شورای شهر آن روزها در ساختمان شهرداری منطقه ۸ در میدان امام خمینی^(۵) مستقر بود. زنان سرپرست خانوار در آنجا جمع شده بودند؛ البته دلیلش را به خاطر ندارم. روزنامه مرا فرستاد تا صدایشان را به مسئولان برسانم.

مجدید آقا با ذوقی آمیخته به اضطراب به محل می‌رسد. زنان جلو ساختمان ایستاده‌اند. او همان‌جا توقف می‌کند تا ببیند کارش را از کجا شروع کند. ناگهان بانویی پیش می‌آید و می‌پرسد: شما اینجا چه کار می‌کنید؟

«خبرنگار روزنامه خراسان هستم»، این را که مجید آقامی گوید، آن خانم خوشحال می‌شود و او را به جمعشان دعوت می‌کند تا در دلد هایشان را بشنود.

مجدید آقا ادامه می‌دهد: ما جرای این طور تعریف می‌کنند: واکمن را روشن کردم و پیش از آنکه حتی فرصت طرح پرسشی پیدا کنم، سیل واژه‌ها از زبان آن‌ها جاری شد: بی‌وقفه، بی‌مکت، گویی سال‌ها در انتظار همین لحظه بوده‌اند. آن خانم در پایان، با همان شتابی که آغاز کرده بود، گفت: حالا برو صدایمان را به گوش همه برسان! در واقع بدون آنکه حرفی بزنم، گزارشم را گرفتم.

خروشی ادامه می‌دهد: در تحریریه، مدیر پرسید: چکار کردی؟ ما جرای تعریف کردم. گفت برو و همان را روی کاغذ بنویس. اما وقتی متن مرا خواند، با مهر بانی توضیح داد که «قلم خبرنگار، آینه رویدادها نیست. نباید هر چه را که گفته‌اند، بنویسی. این مطلب باید طوری تنظیم شود که برای مخاطب شفاف و واضح باشد.»

گرچه آن روز، بازنویسی گزارش چون کوهی سنگین برایش بود، نخستین جرقه‌های نوشتن در ذهنش شکل گرفت و با گذشت زمان، روز به روز تجربه‌اش بیشتر می‌شد.

از فعالیت اجتماعی تا ورزشی

کارش را در صفحه اجتماعی آغاز کرد؛ گام‌های نخستین در دنیای واژه‌ها و پیوند با مردم. سپس رهسپار خراسان گردی

سال ۱۳۹۶ رسید و گویی زمانه گفت‌خالات دیگر وقت خدا حافظی از کار و تلاش است! بازنشستگی فرا رسیده.

بازنشستگی آغازی دیگر

برای مردی که عشق به قلم در نهادش ریشه دوانده است، بازنشستگی تنها به معنای تغییر میز کار بود. به گفته خروشی، در کار خبر و خبرنگاری، بازنشستگی معنا ندارد. وارد این کار که شدی، بیرون رفتن از آن بی معناست. او با همان شور و اشتیاق، در هفته‌نامه «نخست»، به کارش ادامه داد.

عالم خبرنگاری جهانی است. سرشار از رویدادهای رنگارنگ. هر روز پای صحبت آدم‌های تازه می‌نشینند و با اتفاقاتی

هر روز قصه‌ای نو

نو رو به رو می‌شوند. از مجید آقامی خواهیم از خاطراتش طی سال‌ها خبرنگاری بگوید. با لبخندی که بر لب دارد، پاسخ می‌دهد: در این کار، دقت، حرف اول را می‌زند. کوچک‌ترین لغزش می‌تواند گردابی از مشکلات به پا کند.



بازارچه مشاغل خانگی در زمین ورزشی روباز ابتدای خیابان دستغیب، چشم به راه مشتری است

دوسر بُرد فروشند و مشتری



● اطلاع رسانی، حلقه مفقوده

زینب موسوی تولیدکننده آثار تزئینی باصدف است. محصولات او شامل وسایل دکوری مثل صندوقچه، آینه و... است. او هشت سال است که در این حوزه فعالیت می کند. اما این روزها از فروش کم گلایه دارد و می گوید: بازارها باید در نقاط زائریزیر برگزار شوند؛ مثلاً اطراف حرم، سد چالیدره یا کنار بازار فردوسی مکان های مناسبی هستند، به خصوص در تابستان که تعداد زائر زیاد است. طوبی حقدادی که با دست، کیف های چرمی می دوزد، صحبت های همکاری را تأیید می کند و از نبود اطلاع رسانی بموقع گلایه دارد و می گوید: بازارهای محلی خیلی خوب است و تولیدکنندگان نیاز ندارند مسیر زیادی را برای رسیدن به بازار طی کنند؛ اما بزرگ ترین مشکلش، نبود اطلاع رسانی بموقع و گسترده است.

● بازاری برای رونق محله

مدیر پروژه بهسازی و سامان دهی آبکوه، هدف این بازار را رونق اقتصاد محله محوری می داند و می گوید: اگر ظرفیت های محلی در حوزه اقتصادی تقویت شود، ساکنان انگیزه بیشتری برای ماندن در محله دارند. اصالت اینجا با ساکنانش معنا می گیرد و حفظ آن، نیازمند حمایت از تولیدکنندگان بومی است. این بازارچه به ویژه برای بانوان سرپرست خانوار فرصتی ارزشمند است. امیر حیدرپور طرقی ادامه می دهد: امید است این فضاها با ثبات، تبلیغات و حمایت کافی، بتوانند سهمی پایدار در اقتصاد خانوارهای محلی داشته باشند؛ زیرا پشت هر غرقه، داستانی از تلاش و امید در جریان است.

در حوزه صنایع دستی فعالیت دارند. محبوبه اورامن یکی از آن هاست. او سال هاست در زمینه تولید زیورآلات باسنگ های طبیعی کار می کند. می گوید: هزینه زندگی ام از همین بازارچه ها تأمین می شود. هشت سالی می شود که از همین طریق محصولاتم را می فروشم و تجربه به من آموخته که هر چه تبلیغات بیشتر باشد، فروش هم بیشتر است. قیمت غرفه ها مناسب است و ما هم می توانیم محصولاتمان را با قیمت بهتری عرضه کنیم؛ اما این بازار برای جذب مخاطب نیاز به معرفی بیشتری دارد.

● کیفیت، راز ماندگاری

در گوشه ای از بازار، غرفه ای پر از میوه و سبزیجات خشک شده، کشک و لواشک های محلی به چشم می خورد. محسن سالاری که به همراه دوازده بانوی سرپرست خانوار این محصولات را تولید می کند، درباره فرایند تولید می گوید: بخشی از محصولات به روش سنتی خشک می شود و بخشی هم با دستگاه. کیفیت برای ما مهم است. معتقدیم مشتری با یک بار خرید، باید برای خرید دوباره برگردد. او با ابراز رضایت از فضای بازار می افزاید: موقعیت مکان خوب است، اما چون کمی از پیاده رو فاصله دارد، مخاطب زیادی به اینجا مراجعه نمی کند. نصب بنرهای بزرگ در سطح محلات منطقه به فروش ما کمک بسیار می کند.

صدرازمین ورزشی ابتدای خیابان آیت... دستغیب این روزها میزبان بازارچه صنایع دستی و مشاغل خانگی است. این بازار با مشارکت سازمان عمران و بازآفرینی دفتر توسعه محله آبکوه، کلاهدوز و سعدآباد همچنین معاونت اجتماعی و فرهنگی شهرداری منطقه یک از ۱۰ مرداد تا ۱۰ شهریور هر روز از ساعت ۹ صبح تا ۱۰ شب به مدت یک ماه برپاست. این بازارچه کوچک، فرصتی است برای دیده شدن کارآفرینانی که با سرمایه اندک، اما با مهارتی بزرگ، در حال ساختن آینده ای روشن اند.

● نیاز به تبلیغات بیشتر داریم

پانزده غرفه دورتادور زمین ورزشی برپاشده است. بیشتر غرفه های این بازار در اختیار بانوان سرپرست خانوار یا بانوانی است که



یسنا فیروزی، خبرنگار کوچک محله نوده
برای گزارش هایش با چالش هایی روبه روست

ثابت می کنم می توانم

امید محله

را هم گرفتم. آقای محسن میرزاده (خواننده سرشناس سنتی) هم که آمده بود، همین طور شد. از بین جمعیت رد شدم. رفتم مصاحبه گرفتم. این هم از مزیت های کوچک بودن است.

● کار خبر همیشه چالش هایی دارد. در این مدت با چالشی مواجه شدی؟

خیلی ها مخالف کار من هستند و به من اعتماد ندارند. اما تلاش می کنم که در هر موقعیتی مصاحبه ام را بگیرم. مثلاً در محله خودمان خیلی هابه من می گویند: تو بچه ای، این کارها در حد تو نیست، «مهم برایم مهم نیست که همه بگویند» سنت کم است دختر جان! «مهم این است که عمر من محدود است و باید موفق باشم. اجازه بدهید همین جلاز معلم های عزیزم خانم ها عابدی و باوندی و خانواده ام قدردانی کنم که همیشه کمکم می کنند.

● به جز خبرنگاری چه فعالیت هایی انجام می دهی؟

دوست دارم خبرنگار صدا و سیما شوم؛ به همین دلیل بیش از یک سال است که در کلاس های فن بیان شرکت می کنم. الگوی من افرادی مانند خانم سحر امامی هستند؛ می خواهم صدایی رسا داشته باشم، بی پروا حقایق را بگویم. علاوه بر این، سلامتی و ورزش جایگاه ویژه ای در زندگی ام دارد. من کمر بند قهوه ای کاراته دارم و در پنج سال فعالیت ورزشی ام، موفق به کسب مدال های متعددی شده ام.

● یسنا بین فیلم، کتاب و ورزش کدام را انتخاب می کند؟

به طور حتم کتاب. روزی دوساعت کتاب می خوانم که بیشتر آن رمان است. فکر می کنم اگر قرار باشد خبرنگار موفق باشم، باید دایره واژگانم زیاد و گسترده باشد.

داشتم. همیشه معلم ها از ماسؤال می پرسیدند. این بار من باید از معلم های مدرسه سؤال می پرسیدم. با خودم تکرار می کردم که «یسنا قوی باش. تو می توانی.»

● از مصاحبه هایی که در این مدت انجام داده ای، خاطره ای هم داری؟

با آدم های مختلفی تا حالا گفت و گو کرده ام. مدیران آموزش و پرورش تبادکان، حجت الاسلام پژمانفر نماینده مجلس و... اما مصاحبه آقای ابوذر روحی (خواننده آهنگ سلام فرمانده) برایم به یادماندنی شد. ایشان به مشهد آمده بودند. برنامه شان که تمام شد، اجازه ندادند مصاحبه کنیم. من از لابه لای جمعیت رد شدم و رفتم کنارش و گفتم می خواهم مصاحبه بگیرم. خوشبختانه گفت و گو



حمیده صفائی در دنیایی که گاهی بزرگ ها به راحتی از رویاهایشان دست می کشند، داستان یسنا فیروزی دختر ده ساله پرنرزی، یادآور این موضوع است که علاقه و پشتکار می تواند سن و سال را به کلی محو کند. او از هشت سالگی، زمانی که بیشتر هم سن و سالانش سرگرم بازی و تفریح بودند، عاشق دنیای خبرنگاری شد. این عشق نه تنها یک رویای کودکانه نبود، بلکه با تلاش و پیگیری هایش به واقعیت تبدیل شد و او توانست فعالیت خود را در خبرنگاری پانا آغاز کند.

اوباهمان روحیه جست و جو و پر تلاشی، کمر بند قهوه ای کاراته رانیز به دست آورده است و در کلاس های فن بیان هم شرکت می کند تا در آینده بتواند مجری توانمندی باشد. این ساکن محله نوده می خواهد صدای رسا و تأثیرگذاری برای جامعه اش باشد.

● کجا با فضای خبر و خبرنگاری آشنا شدی؟

کلاس دوم ابتدایی متوجه شدم یکی از بچه های مدرسه به عنوان خبرنگار فعالیت می کند. خیلی از کارش خوشم آمد. با پیگیری هایی که انجام دادم، عضو خبرگزاری پانا شدم و فعالیتم را آغاز کردم.

● اولین کار خبری ات را به خاطر داری؟

روز معلم بود و باید به کلاس هامی رفتیم و با معلم های مدرسه درباره شغلشان گفت و گومی کردیم. استرس

زرکش، مشهدقلی، نوده، حجت، نوید، فدک، کوی امیرالمؤمنین^(ع)، هدایت، ایثارگران، قدس، ابوطالب، هنرور، سمزقند، آیت...، عبادی، شهیدفرامرز عباسی، بهاران، خین عرب، اسماعیل آباد، کارخانه‌قند، عبدالمطلب، شفا، شهیدمطهری، عامل، حسین یاشی، کاشانی

محلات منطقه‌ها

احمدآباد، راهنمایی، فلسطین، سجاد، آبکوه، ارشاد، صاحب‌الزمان^(ع)، سعدآباد، شهیدکلاهدوز، گوهرشاد، کوی دکتر

محله احمدآباد

اصغر عباسی رئیس شورای اجتماعی	الیاس خلیلی نایب رئیس
حجت‌الاسلام علیرضاکیخانی نماینده ائمه جماعات	زهرا نجات‌زادگان نماینده بانوان
زهرا باری نماینده ساکنان	سید سجاد هاشمی نماینده جوانان
شیما جفایی نماینده کسبه	علیرضا اخوان خالقی نماینده ساکنان
حمیدرضا بدیعی اول نماینده تشکل‌های مردمی	علی محمد صفرمقدم نماینده ایثارگران
مصطفی کاشانی نماینده کسبه	مهدی آجیلیان نماینده ساکنان
مهدی علیزاده نماینده ساکنان	

حسن دماوندی نایب رئیس	زهرا عباسی رئیس شورا
راضیه خاکزادی نماینده تشکل‌های مردمی	الهام قاسمی نماینده بانوان
سولماز رنجبر نماینده پایگاه‌های بسیج	زینب گلوی نماینده ساکنان
محمد دانش‌آموز نماینده جوانان	علی خوشدل نیت نماینده توان‌یابان
مهین ضرابی نیا نماینده ساکنان	معصومه نادری نماینده مدارس

محله ارشاد

هدیه معبودی نژاد
 دبیر شوراهای اجتماعی محلات منطقه یک



معرفی اعضای شورای اجتماعی محلات

محله احمدآباد، ارشاد، سعدآباد، آبکوه

محله سعدآباد

میلا گل‌زاده رئیس شورا	یگانه حشمتی نایب رئیس
ابوالقاسم افخمی‌رشیدی نماینده ایثارگران	ثمین‌دلبری نماینده بانوان
حسین فرخ‌نیا نماینده کسبه	طاہره گل‌محمدی نماینده پایگاه بسیج بانوان
محمد حسین فدایی نماینده پایگاه بسیج آقایان	محمد سبجان‌صاحبی نماینده جوانان
محمد علی ضیائی نماینده دادگستری	مصطفی مهندس نماینده تشکل‌های مردمی

جواد پوراحمد رئیس شورای اجتماعی	محسن قدمگاهی نایب رئیس
بتول عادل‌یان نماینده پایگاه بسیج	بهجت پیروی نماینده بانوان
حسن غلامی حاجی‌احمدی نماینده تشکل‌های مردمی	حمید صداقت نماینده ساکنان
صدیقه فتحی نماینده ساکنان	محمد امین رنجکش نماینده جوانان
محمد صادق چوپدار سعدآباد نماینده ایثارگران	

محله آبکوه